گفت‌وگو با کودکان پاکستانی ساکن شهرری که خلاف پارسال، امسال نتوانستند در مدارس ایرانی ثبت‌نام کنند

کاش ما هم افغانستانی بودیم

مدیر خانه علم جمعیت امام علی(ع) در شهرری: ثبت‌نام‌نشدن این بچه‌ها در روحیه‌شان تأثیر بسیار بدی داشته است؛ کاش پارسال هم مدرسه نمی‌رفتند

رئیس سابق مرکز امور بین‌الملل وزارت آموزش و پرورش: دستور ۲سال پیش مقام معظم رهبری درباره ادامه تحصیل همه دانش‌آموزان مهاجر در ایران است

الناز محمدی| «همه زیر سایه من می‌نشینند اما می‌گویند وقتی خشک شود عجب چوب‌هایی از آن باقی می‌ماند. از من میوه می‌گیرند و از میوه‌های من پول درمی‌آورند. درست است که من در پاییز برگ‌ریزان می‌کنم، معنی‌اش این نیست که من خشک شده‌ام. هنوز شاخه و ریشه‌هایم جان دارند، فقط به خوابی فرورفته‌ام که درد را احساس نمی‌کنم. صحنه‌هایی را می‌بینم؛ یکی می‌آید شاخه‌هایم را می‌شکند و برگ‌هایم را از دستانم جدا می‌کند و دیگر دست‌هایم زیبا نیست. من همه اینها را تحمل می‌کنم و به رویم نمی‌آورم و هیچ شکایتی از خدا ندارم که اینطور مرا آفریده. حتی همنوع‌هایم را در جنگل‌ها از بین می‌برند و دوستانشان تنها می‌مانند. ما نمی‌توانیم چیزی به آنها بگوییم تا ما را قطع نکنند؛ چون ما زبانی نداریم که به آنها بگوییم. ما به آنها علامت می‌دهیم که زنده بمانیم. از ما وسیله‌هایی می‌سازند. این مسئولیت ماست.»

«مرتضی» وقتی داشت اینها را در داستانش می‌نوشت و به درخت جان می‌داد، خودش تازه جان گرفته بود. فکر می‌کرد مثل درخت داستانش، مسئولیتش به‌درد کسی خوردن است.

درهای مدرسه را باز گذاشته بودند؛ باز باز، تا برود با «محمود» و «سعید» و «سخیداد» پشت میزهای رسمی، در کلاس‌های رسمی، در مدرسه‌ای رسمی و کنار پسرهای «رسمی» ایرانی بنشیند و رسمی درس بخواند؛ تا برای یک‌بار هم که شده اسمش را بگذارند دانش‌آموز و سال‌های بعد او آن‌قدر کتاب‌ها را بخواند و آن‌قدر کلاس به کلاس بالا برود و آن‌قدر تلاش کند تا وکیل شود و «دادگاه را بکند صحنه تئاتر و جایی برای نویسندگی».

اما نشد؛ مدرسه فقط یک سال برای او جا داشت؛ برای او و بقیه دوستان پاکستانی‌اش که پارسال دلشان پرامید بود و حالا خالی از هر امید. «مرتضی» ۱۵ ساله مثل بقیه بچه‌های بلوچ پاکستانی که خانواده‌هایشان از ۴۰سال پیش به ایران آمدند و بعد کم‌کم در حاشیه شهرها خانه که نه، آلونکی از چوب و خرده‌آهن به پا کردند، در حاشیه شهرری زندگی می‌کند. او حالا که نشسته پشت نیمکت چوبی کلاس درس در خانه علم جمعیت امام علی(ع) و با چهره‌ای که سبزه است و لبی که کبود است و دست‌هایی که کار کرده و پرتجربه است، دلش برای مدرسه‌ای که پارسال در آن درس خواند، پر می‌کشد. «اعتمادبه‌نفس» خوب کلمه‌ای است برای اولین ویژگی‌ای که از او به یاد می‌ماند؛ دست‌هایش را محکم می‌کوبد به میز، زل می‌زند توی چشم‌های دوربین و می‌گوید مگر من چه کم دارم؟ «اگر کارت آبی گرفتم و درس خواندم، می‌خواهم یک وکیل خوب شوم و به کسانی که پرونده‌هایشان ناقص می‌ماند و نمی‌توانند پول کارهایشان را بدهند، کمک کنم.» مرتضی نویسنده است و بازیگر تئاتر؛ همه اینها را در سال‌هایی که گذشته در خانه هنر جمعیت یاد گرفته؛ اینها اما برایش کافی نیست. او می‌خواهد قد بکشد کنار همه بچه‌ها، چه افغان باشند چه ایرانی، آنها که خودش می‌گوید هیچ فرقی با هم ندارند؛ همه‌شان با هم برابرند. «پارسال در مدرسه شهدای صالح‌آباد درس می‌خواندم. کلاس سوم بودم. من درس نخوانده بودم و جا ماندم، به خاطر همین با این سنم، کلاس سوم بودم. مدرسه‌مان را دوست داشتم. مدرسه خوبی بود. همه مهربان بودند. در مدرسه طوری با ما برخورد می‌کردند که درس خیلی جدی است و باید درس‌ها را خوب یاد بگیریم. درسم خوب بود. امسال کارت آبی ندادند و ثبت‌نام نشدم. گفتند شما پاکستانی هستید، پاکستانی‌ها را ثبت‌نام نمی‌کنیم.»

• کی به ایران آمدید؟

خیلی وقت است ایرانیم؛ پدربزرگم ۲۰سالش بود که به این‌جا آمد. ما ۵ بچه هستیم و دونفرمان کار می‌کنیم. در روزهایی که بیکارم سبزی کاری می‌کنم؛ روزی ۳۵هزار تومان مزد می‌گیرم.

• یعنی آدم‌هایی مثل خودت؟

بله؛ به پاکستانی‌ها و افغانستانی‌ها کمک کنم.

• مگر نمی‌گویی به تئاتر و نویسندگی علاقه‌مندی؟

از نظر من دادگاه هم یک جور صحنه تئاتر است. تماشاچی‌ها می‌نشینند و کسی در روبرویشان بازی می‌کند. اگر به تئاتر علاقه دارم، آن‌جا هم تئاتر هست. اگر به نویسندگی علاقه دارم، آن‌جا هم می‌توانم بنویسم، می‌توانم بیان داشته باشم.

• فکر می‌کنی بتوانی یک وکیل خوب شوی؟

بله؛ چرا نتوانم؟ مگر از کسی کم دارم؟

• در مدرسه‌تان چند دانش‌آموز پاکستانی بودند؟

در مدرسه ما ۴ نفر پاکستانی بودیم. ما شخصیت پاکستانی‌مان را قایم می‌کردیم و یک شخصیت جدید افغانستانی برای خودمان درست می‌کردیم. چون مردم پاکستانی‌ها را دوست ندارند. قانون برای افغانستانی‌ها و پاکستانی‌ها برابر نیست. مگر بین بچه‌ها فرق است؟ آنها از یک کشور دیگر می‌آیند، ما هم از یک کشور دیگر. هر دو کشور جنگ دارد، مگر فرقی می‌کند؟ من فکر می‌کنم بین ما و بچه‌های ایرانی هم فرقی نمی‌کند. اگر وکیل شوم تلاش می‌کنم همه بچه‌ها درس بخوانند. هر بچه‌ای در هر کشوری که زندگی می‌کند، حق دارد درس بخواند. کسی نمی‌تواند این حق را از او بگیرد. من دوست ندارم سبزی کاری کنم، خیلی سخت است. من پسربچه ۱۵ ساله‌ام و برایم سبزی کاری سخت است، اگر درس بخوانم می‌توانم کار بهتری پیدا کنم. الان پولم را به خانواده‌ام می‌دهم. پدرم دست و پایش شکسته و نمی‌تواند کار کند، مادرم هم فوت کرده است.

• تا حالا پاکستان رفته‌ای؟

بله یک‌بار رفته‌ام.

• پدر و مادرت اهل کدام شهر بودند؟

اهل روستایی در شهر شیکارپور در حاشیه شهر سند.

• به نظرت پاکستان چطور است؟

مثل ایران خوب نیست.

• یعنی ایران را بیشتر دوست داری؟

بله؛ این‌جا مردم خوب هستند. آب‌وهوای این‌جا خیلی خوب است ولی اگر شرایط آن‌جا خوب شود شاید بروم؛ به هر حال کشور اصلی‌ام آنجاست.

گلناز؛ غمگین و سر به زیر

دخترهای پاکستانی را زود به خانه شوهر می‌فرستند؛ اسمشان را می‌گذارند کنار اسم یک مرد که فرقی نمی‌کند چندساله باشد و چند بچه داشته باشد و همسر داشته باشد یا نه. «گلناز» ۱۳ ساله را هم یک‌سال است که نامزد کرده‌اند؛ با یک مرد میانسال که ۵ بچه دارد و گلناز یک‌بار او را دیده.

پارسال که گلناز و نیهاله و زینب را مدرسه شهید عراقی در شهرری ثبت‌نام کرد و آنها دانش‌آموز کلاس سوم شدند، مدرسه همه زندگی‌شان شد؛ امید در دلشان زنده شد برای ادامه، برای ازدواج نکردن، بچه‌دار نشدن، خانه‌دار نبودن؛ که درس خواندن و کاری پیدا کردن و برای خود کسی شدن، بهتر.

حالا اما غم، نشانه صورت اوست؛ در کلاس مختلط خانه علم نشسته، دستش را روی روسری روشنش گذاشته و می‌خواهد یک نفر برایش توضیح دهد که بچه‌های پاکستانی و افغانستانی با هم چه فرقی دارند؟ که چرا آنها از دوسال پیش می‌توانند مدرسه بروند اما بچه‌های «سیاه‌سوخته» پاکستانی که آفتاب تیز تابستان سر زمین‌های سبزی و روی خیابان‌های شیب‌دار تهران، سبزه‌ترشان می‌کند، نه؟ «کسی در مدرسه ما را اذیت نمی‌کرد. بچه‌ها فکر می‌کردند ما افغانستانی هستیم، کسی نمی‌دانست که پاکستانی‌ایم ولی از نظر من مشکلی نداشت که آنها بفهمند ما پاکستانی هستیم. مگر چه فرقی می‌کند؟ همه ما انسان هستیم. خود مدیر می‌دانست ولی او نمی‌خواست که بقیه بچه‌ها بفهمند و بگویند خانم چرا پاکستانی‌ها را به مدرسه ما راه دادید؟ مدیر ما خیلی خوب و مهربان بود، اجازه داد ما در مدرسه‌اش درس بخوانیم. همان اولش از چهره‌مان فهمید ما پاکستانی‌ایم.»

• چندنفر در مدرسه شهید عراقی پاکستانی بودید؟

ما ۵نفر پاکستانی در مدرسه بودیم؛ معلم‌مان شک کرد و از ما پرسید که شما کجایی هستید؟ ما هم گفتیم افغانستانی هستیم. او فهمیده بود که دروغ می‌گوییم اما دیگر به روی خودش نیاورد. تعدادی از دوست‌هایمان بودند که نمی‌توانستند خوب فارسی حرف بزنند. مدیر گفت آنها را ثبت‌نام نمی‌کند تا یک‌سال در خانه علم درس بخوانند و فارسی‌شان بهتر شود و سال بعد بیایند. یک‌بار من به چشم‌هایم سرمه خشک زده بودم، سر صف بودیم و به من گفتند تو پاکستانی هستی، من را مسخره کرد و گفت دیگر نیا مدرسه ما.

• بقیه هم دوست نداشتند بقیه بچه‌ها بفهمند پاکستانی‌اند؟

من فکر می‌کنم که ما با بچه‌های افغانستانی فرقی نداریم. اگر من را افغانستانی فرض کنند، می‌گویم بله من افغانستانی‌ام. مگر چه فرقی می‌کند؟ فقط ما چهره‌مان با آنها کمی فرق می‌کند، آنها سفیدند و ما سبزه. ما از بچگی در آفتاب کار می‌کنیم و چهره‌مان سبزه‌تر می‌شود. پاکستان و افغانستان به هم نزدیک‌اند و جفتشان به ایران نزدیک؛ الان دولت ایران قبول کرده که افغانستانی‌ها در مدارس ایرانی درس بخوانند ولی پاکستانی‌ها نه. از ما کارت و شناسنامه می‌خواهند، خب، افغانستانی‌ها هم کارت ندارند. من می‌گویم بچه‌های افغانستانی و پاکستانی و اصلا همه بچه‌ها با هم فرقی نمی‌کنند. مدرسه خیلی به آینده من کمک می‌کند. در یک‌سال ۶ تا کتاب می‌خوانیم طبق برنامه. در مدرسه درس‌خواندن خیلی مرتب است، دوست دارم هر سال در مدرسه درس بخوانم و بروم بالا. نظم و تربیت در مدرسه خیلی خوب است، مدیر و معلم به ما می‌گفتند که چطور رفتار کنیم.

• قرار است کی به خانه نامزدت بروی؟

نمی‌دانم خاله. هیچی نمی‌دانم. غیر از مرگ خودم چیزی نمی‌دانم. وقتی نمی‌دانم کی ثبت‌نامم می‌کنند، بمیرم بهتر است. همه وسایلم آماده است، کتاب و مداد و کیف و همه چی. آماده‌ام که اول مهر بروم مدرسه.

• اگر نتوانی بروی مدرسه، باید بروی خانه نامزدت؟

نه نمی‌روم. خودم را می‌کشم.

عکس: بابک جوادزاده / شهروند

زینب؛ سر به هوا و آرزومند

زینب پارسال ۱۲ ساله بود که به مدرسه رفت و در کلاس دوم جا گرفت و حالا که چشم‌های سرمه کشیده‌اش را که مثل چشم‌های آهوهای دشت‌های پاکستان، کشیده است و براق و مشکی، دوخته به تخته سبز کلاس، می‌گوید هنوز هم باورش نمی‌شود که به آرزویش رسیده و یک‌سال در کنار بقیه بچه‌ها در مدرسه درس خوانده است. لب‌های برجسته کبودش را با دندان می‌گزد و دست‌های استخوانی سبزه‌اش را قلاب می‌کند و تکیه‌گاه سرش و می‌پرسد خاله، یعنی تو می‌گویی امسال هم می‌رویم مدرسه؟

«امسال با خاله‌های خانه علم و پدرم رفتیم مدرسه ثبت‌نام کنیم، پرسیدند که اینها کجایی‌اند؟ بعد یکی از مسئولان مدرسه گفت که اینها افغانستانی نیستند، از ظاهرشان پیداست که پاکستانی‌اند و بعد گفتند که شما پاکستانی هستید و نمی‌توانید ثبت‌نام کنید. گفتند پاکستانی‌ها حق ندارند در مدرسه ثبت‌نام شوند، نه شناسنامه دارند نه هیچی دیگر. پارسال که به مدرسه رفتیم هیچ پولی از ما نگرفتند؛ پول روپوش دادیم فقط.»

• فکرش را می‌کردی که یک روز به مدرسه رسمی بروی؟

قبل از این که پارسال به مدرسه بروم، هیچ‌وقت فکرش را نمی‌کردم بتوانم یک روز در مدرسه درس بخوانم. آرزویم همیشه این بود که در مدرسه درس بخوانم. خواهرم سر کار می‌رفت و بعضی وقت‌ها مردم به او کتاب و مداد و... می‌دادند و آنها را به من می‌داد، من هم بچه‌ها را جمع می‌کردم و با هم نقاشی می‌کشیدیم، به آنها مداد می‌دادم و ادای درس خواندن را درمی‌آوردیم. همیشه آرزویم این بود که در مدرسه درس بخوانم، معلم‌ها و همکلاسی‌های خوبی داشته باشم. اصلا فکرش را نمی‌کردم که به آرزویم برسم. معلم‌هایمان خیلی خوب بودند، دوست دارم امسال هم بروم مدرسه ولی می‌گویند نمی‌شود.

«کاش پارسال هم مدرسه نمی‌رفتند»

رویا منوچهری، مدیر خانه علم شهرری است. او این روزها غمگین‌تر از همیشه است و می‌گوید کاش اگر قرار بود بچه‌های پاکستانی حاشیه‌های شهرری را در مدرسه راه ندهند، کاش پارسال هم به مدرسه نرفته بودند. اینها حرف‌های او است که در یک بعدازظهر گرم در خانه علم جمعیت امام علی(ع) در شهرری.

«سال گذشته بچه‌ها کارت آبی گرفتند که در این کارت هویتشان را می‌نویسند و با آن کارت مراجعه کردند به مدرسه و ثبت نام کردند؛ گرفتن این کارت‌ها یک بازه زمانی یک هفته تا ۱۰ روزه دارد که می‌توانند با مراجعه به دفاتر اداره اتباع بگیرند. سال گذشته مشکل این بود که زمان مشخصی برای دریافت این کارت‌ها بود و اطلاع رسانی هم محدود بود؛ خیلی از خانواده های افغانستانی تحت پوشش ما هم اصلا اطلاع نداشتند و بچه هایشان از تحصیل بازماندند. بچه ها پاکستانی که بلوچ هستند، مهاجرتشان از افغان‌ها هم قدیمی‌تر است؛ آنها از ۵۰ یا ۶۰ سال پیش به ایران آمدند و در سیستان و بلوچستان ساکن بودند و بعد به دلیل شرایط اقتصادی و ... به تهران و اطراف تهران آمدند و به شغل‌های کاذب مانند تکدی گری، دستفروشی، جمع‌آوری ضایعات و... مشغول شدند. سال گذشته بچه‌های پاکستانی ما توانستند وارد مدارس دولتی عادی شوند و درس بخوانند اما امسال به آنها گفته شده که ثبت نامشان نمی‌کنند. وضعیت روحی این بچه ها الان بسیار بد است و ما حتی به جایی رسیده ایم که می‌گوییم کاش پارسال هم به مدرسه نرفته بودند. آنها یک سال مدرسه رفته و با آن اخت پیدا کرده بودند، حالا هر روز از ما می‌پرسند که چرا دیگر نمی‌توانند بروند؟ اگر نیم ساعت اینجا بنشینید می‌بینید که مدام می‌آیند می‌پرسند یعنی ما اول مهر مدرسه می‌رویم دیگر؟ اگر پارسال مدرسه نمی‌رفتند خیلی بهتر بود چون الان برایشان خیلی سخت است که این حق از شان گرفته شده. الان برایشان بریدن از مدرسه خیلی سخت است. ما خیلی به اداره اتباع استان تهران مراجعه کردیم و یک سری مستندات هم از وضعیت زندگی این بچه‌ها بردیم و گفتیم درس‌شان خیلی خوب است و شرایط زندگی‌شان بد است اما به هر حال راه به جایی نبردیم. گفتند جلساتی می‌گذاریم تا در این باره تصمیم‌گیری شود.»

او می‌گوید کودکان پاکستانی درگیر انواع و اقسام آسیب‌های اجتماعی‌اند:

«حدود ۷۰ تا بچه اینجا به صورت دایم می‌آیند و حدود ۴۰ تا هم کلاس های خاص را می‌آیند یا با خانواده‌های آنها در ارتباط هستیم. از سال ۹۰ فعالیت خود را در شهر ری شروع کردیم چون آن موقع طرح فرمان نبود مشکل اصلی ما محرومیت از تحصیل بچه ها بود چون بیشتر بچه‌های مهاجر محروم از تحصیل بودند که بیشتر افغانستانی بودند. از طریق پیگیری هایی که داشتیم متوجه شدیم در شهر ری آسیب ها از جمله کار، فحشا و کودک آزاری بیشتر متوجه بچه‌های بلوچ پاکستانی است نه اینکه بچه‌های ایرانی یا افغانستانی مورد آسیب نباشند اما اینها به دلیل شکل کار و فرهنگ خانواده هایشان در معرض آسیب بیشتری هستند. کار اینها بیشتر اسفند گردانی است که مخصوصا به دختران خیلی آسیب زده است. هم آزار کلامی می‌بینند و هم جسمی و جنسی. بحران هایی خیلی جدی با بچه هایمان داشتیم. مثلا چهار تای آنها در حین اسفندگردانی سر چهارراه‌ها توسط ماشین ۲۰۶ که راننده آن خانم هم بود دزدیده شدند. آنها بعد از یک روز و نیم موفق شدند فرار کنند. آدرس خانه را که با همکاری بچه ها پیدا کردیم متوجه شدیم از خانه‌های تیمی فساد در منطقه ترمینال جنوب بود. البته از دستگاه‌های مختلف قضایی و انتظامی هم پیگیری می‌کردیم اما به دلیل مشکلات هویتی که بچه ها دارند به‌نتیجه نرسیدیم. موردهای اینچنینی خیلی داشتیم هم دخترها و هم پسرها. پارسال حدود ۲ ماه شناسایی انجام دادیم چون می‌خواستیم دست پر سراغ مسئولان برویم حدود ۴۰۰ خانواده فقط از حاشیه شهر ری شناسایی کردیم میانگین ۵ تا بچه دارند که از آنها ۳ نفر شرایط رفتن به مدرسه دارند ولی محروم هستند. در میان ۷۰ تا ۸۰ تا بچه ما ۳۰ نفری که به مدرسه رفتند خیلی تغییر کردند چه به لحاظ اخلاقی و رفتاری و انگیره و امید. اینها می‌دانند اوراق هویت ندارند هر چقدر هم درس بخوانند به نتیجه نمی‌رسند اما این مدرسه رفتن و کارتی که پارسال گرفتند اتفاق بزرگ و معجزه ای بزرگ بود برای آنها می‌توانند آینده مثبتی داشته باشد اما امسال ضربه بسیار بدی خوردند که ما می‌گفتیم کاش پارسال اینها نمی‌توانستند به مدرسه بروند. عقب گرد کردند و ناامید شدند. بچه ها قلبا از این مسأله ناراحت هستند. هنوز هم باورشان نمی‌شود و درباره این موضوع پیگیر هستند و می‌پرسند که اسم من در کلاس هست می‌توانم مدرسه بروم یا نه.»

و اینها بقیه حرفهای اوست:

«اینها در سن پایین به اسم همدیگر می‌خورند و خیلی از آنها نامزد دارند و تا یکی دو سال آینده باید ازدواج کنند بچه هایی که لطمه می‌خورند به لحاظ روحی به خصوص پسرا که نمی‌خواهند زیر بار زندگی بروند با خانواده در ارتباط هستیم که این ازدواج را عقب بندازیم. یکی از بچه‌ها را به آقایی شوهرش دادند که همسرش مرده و ۵ تا بچه دارد. اما در این بین مدرسه برای بچه دلبستگی شده بود که متاسفانه امسال نشد ثبت نام شوند. مرتضی هم ازدواج کرده است و هنوز زیر بار نرفته است و هر دو خانه‌های خانواده هایشان هستند. میزان خشونت در غربتی ها بیداد می‌کند. رسمی دارند پدر می‌خواهد بچه را تنبیه کند به بچه تجاوز می‌کند خوشبختانه جمعیت روی این مسأله مطالعه کرده است و آگاهی بخشی انجام می‌شود. در بلوچ ها رسم رسوم های قبیله ای است که مشکل است اکثر بچه‌ها پدرانشان اعتیاد دارند اما میزان خشونت در آنها پایین است و آداب و رسوم ها اذیت کننده است. مادر یکی از بچه‌ها را کشته اند پشتش حرف زده است چون کار می‌کرده است همانجا او را کشته‌اند.»

«بچه‌های پاکستانی با افغانستانی‌ها فرقی ندارند»

دو سال پیش بود که یک خبر دنیای دانش آموزان مهاجر را تکان داد؛ یک خبر درباره یک دستور از زبان مقام معظم رهبری که از ایشان نقل شده بود: «هیچ دانش‌آموز مهاجری از تحصیل بازنماند.» بعد از آن بود که وزارت کشور و وزارت آموزش و پرورش با همکاری هم، موضوع تحصیل دانش آموزان مهاجر را شروع کردند و حتی گفته شد که حدود ۴۰۰ هزار دانش آموز افغان توانسته اند به مدارس ایرانی بروند. ماجرای دانش آموزان پاکستانی اما فرق دارد؛ حالا اینطور که به نظر می‌رسد به دلیل بیشتر بودن تعداد دانش آموزان افغان در ایران، این توصیه بیشتر برای آنها عملی شده است. «خلیل‌الله بابالو»، رئیس سابق رئیس مرکز امور بین‌الملل و مدارس خارج از کشور وزارت آموزش و پرورش که به تازگی از این سمت رفته است، یکی از کسانی است که در دو سال گذشته به طور مستقیم با این موضوع درگیر بوده است. او حالا در گفت‌وگو با «شهروند» می‌گوید که دستور مقام معظم رهبری در این باره برآمده از نگاه انسانی اسلامی است و در این نگاه آدم‌ها تفکیک نمی‌شوند که فرد مهاجر سیاه پوست است یا افغان یا پاکستانی: «ما حتی درباره یکسان بودن انسان‌ها در قرآن آیه داریم. خداوند خط کشی نمی‌کند. هرکسی به ما هو انسان، حق طبیعی اش است که درست زندگی کند فرقی نمی‌کند سوری باشد یا پاکستانی و... بچه به هر دلیلی اینجاست باید درس بخواند. ما در ایران از ۱۷ کشور اتباع داریم و هر کدام شرایطی دارند. دستور رهبر انقلاب در این باره مکتوب نبود. توصیه داشتند.» او ادامه می‌دهد: «همیشه نگاه ما به تحصیل دانش آموزان اتباع مثبت بوده است. دانش آموز که مقصر شرایط خانواده و کشور نیست. او طفل معصومی است که حق طبیعی اش است که درس بخواند و به هیچ وجه نباید آسیب ببیند. پاک کردن صورت مسأله به ضرر ایرانی هاست. اگر تحقیر و توهین کنیم، او یک انسان است تا آخر عمرش ذهنیت منفی دارد و این باعث می‌شود که این آدم با همان ذهنیت انتقام گیری کند.»

گزارش

گودال فاز دوم برج میلاد، مرکز همایش‌های این برج را در معرض خطر قرار داده است

دردسر طرح «زاها حدید» برای برج میلاد

رئیس کمیسیون عمران شورای شهر تهران در گفت‌وگو با «شهروند»: سنسورهای برج میلاد از کار افتاده است

شهروند| طرح آن را «زاها حدید» معمار برجسته عراقی کشیده بود تا بخش جنوب‌شرقی گلدان برج میلاد به مرکز تجارت جهانی و یک هتل ۵ ستاره، مجموعه تجاری و پارکینگ ۱۷۰هزار متری تبدیل شود؛ فاز دوم برج میلاد نام گرفته بود و از سال ۹۱ هم عملیات گودبرداری آن با مشارکت سازمان سرمایه‌گذاری شهرداری و تعاونی ناجا آغاز شده بود. حالا بیش از یک سالی می‌شود که «زاها حدید» از دنیا رفته است و اعضای شورای چهارم شهر تهران طرح او را کنار زده‌اند اما بقایای طرح در کنار برج میلاد در جای خود باقی است و سالن همایش‌های برج میلاد را تهدید می‌کند.

مرکز همایش‌های برج میلاد که در سال ۸۶ همراه با بخش‌های مخابراتی برج به بهره‌برداری رسید از ۶ سالن تشکیل شده است که سالن اصلی آن ۱۶۰۰ نفر ظرفیت دارد. این سالن تاکنون همایش‌های زیادی را به خود دیده است و البته در سال‌های اخیر هم به یکی از اصلی‌ترین سالن‌های برگزاری کنسرت تبدیل شده است. حالا اما محسن هاشمی، رئیس شورا می‌گوید خطر جدی در کمین سالن همایش‌های برج میلاد است و یکی از اعضای کمیسیون عمران شورا هم از اضطرار این گود حرف می‌زند. ۴ سال است که عابران سواره بزرگراه همت و بزرگراه چمران از کنار گود همجوار برج میلاد در محوطه ۳۰۰هزار متری برج میلاد می‌گذرند. به دلیل ارتفاع زیاد حتی اعضای شورای سوم بر سر آن اعتراض داشتند اما در نهایت شرکت تعاونی ناجا این پروژه مشارکتی را با شرکت سرمایه‌گذاری شهرداری تهران کلید زد. ماشین‌های بزرگ آمدند، خاکبرداری کردند و بعد عملیات نیلینگ برای استحکام‌سازی آن انجام شد. بهار سال ۹۲ این پروژه موجب اعتراض اعضای شورای سوم شد بعد هم طرح این سازه در شورای چهارم به‌طور کامل متوقف شد.

شهرداری می‌تواند هزینه کند و به حساب پیمانکار بزند

اعضای کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای پنجم از هفته گذشته بررسی وضعیت کار این گود را در دستور کار قرار داده‌اند و در همین ارتباط هم جلسه‌ای با حضور معاونت عمرانی شهرداری و سازمان سرمایه‌گذاری شهرداری تهران داشته‌اند. محمد علیخانی، رئیس کمیسیون عمران و حمل‌ونقل شورای شهر تهران در این باره به «شهروند» گفت که قرار است به زودی عملیات استحکام‌بخشی به این گود آغاز شود: «این گود ۴ سال است که رها شده است و به همین دلیل تاریخ مصرف نیلینگ آن تمام شده است؛ بنابراین سالن همایش‌های برج میلاد را خطراتی تهدید می‌کند.» او معتقد است که در صورت رانش زمین در تهران، حتی به اندازه زلزله‌های خفیف احتمال آسیب به سالن همایش‌های برج میلاد وجود دارد: «درخواست کردیم که هر چه سریع‌تر دیواره سالن همایش‌های برج میلاد به وسیله دیوارهای حائل با اقدامات فنی استحکام‌بخشی صورت گیرد.» در عملیات استحکام‌سازی هیچ خبری از پیمانکار طرح نیست. آن‌طور که علیخانی گفته است در قانون به شهرداری اجازه داده شده است که در صورت نبود توجه از طرف پیمانکار خود این اقدام را انجام دهد و بعد هزینه‌ها را از پیمانکار بگیرد: «این پروژه با مشارکت شرکت تعاونی ناجا برای ساخت دو برج انجام شده است اما شورای عالی شهرسازی در مورد نمای آن انتقاداتی وارد کرده که باید حل شود.» رئیس کمیسیون عمران شورای شهر تهران امنیت منطقه را در درجه اهمیت بیشتری دانست که باید به آن توجه شود: «در نهایت شورا، شهرداری و شورایعالی شهرسازی و معماری جدید درباره این که برج چند طبقه باشد و با چه طرحی ساخته شود تصمیم خواهند گرفت.»

او گود برج میلاد را به‌عنوان یکی از مواردی نام برد که کمیسیون عمران در اولویت رسیدگی قرار داده است: «در شهر تهران مسائل بحران‌زایی وجود دارد مثل حفره‌های زیرسطحی که تاکنون حدود ۴۰ مورد از آنها شناسایی شده است تا اقدامات ایمن‌سازی برای آن صورت گیرد. یکی از این حفره‌ها هم در خیابان ولیعصر، سر راه اتوبوس‌های بی‌آرتی بود که اقدامات لازم برای آن انجام شد. گود برج میلاد هم یکی از موارد است که حالا آنها ایمن‌سازی را در دستور کار قرار داده‌اند.» علیخانی این را هم گفت که با وجود هشدارهایی که در شورای گذشته هم وجود داشت، هنوز آسیب جدی به دیواره‌های سالن همایش‌های برج میلاد وارد نشده است و ما نگران آینده هستیم: «این گود حدود ۲۵۰ متر با سازه برج میلاد فاصله دارد، بنابراین برخلاف صحبت‌های آقای تندگویان این گود، سازه برج میلاد را تهدید نمی‌کند، اما سازه برج مشکلاتی دارد که باید برطرف شود.»

سنسورهای برج میلاد از کار افتاده است

به گفته رئیس کمیسیون عمران شورای شهر تهران، مدتی است که سنسورهای برج میلاد که وظیفه ایمنی برج در صورت وقوع زلزله را بر عهده دارد از کار افتاده است و شهرداری در نخستین فرصت باید به رفع این مشکل بپردازد: «خرابی سنسورهای برج میلاد را هم از شهرداری پیگیر شده‌ایم، چرا که در صورت وقوع زلزله اگر این سنسورها فعال نباشد برای جلوگیری از خطر عمل نمی‌کند.»

در روزهای پایانی شورای چهارم هم محمدمهدی تندگویان، عضو کمیسیون معماری و شهرسازی شورای شهر تهران اعلام کرد که با وجود تذکر به شهرداری هنوز آنها اقدامی برای آن انجام نداده‌اند: «از سال ۹۲ تاکنون گود برج میلاد رها شده است درحالی که عمر مفید نیلینگ چهار سال است و حالا این گود نیازمند استحکام‌سازی است.» او در حرف‌های خود به پرخطر بودن این گود اشاره کرد که حتی سازه برج میلاد را تحت تاثیر قرار می‌دهد: «در نامه‌ای که شهرداری منطقه ۲ در تیرماه ۹۶ برای سازمان سرمایه‌گذاری مشارکت شهر تهران نوشته عملیات گودبرداری را بدون رعایت اصول، قواعد فنی و ایمنی دانسته و ضمن توقف هر گونه عملیات ساختمانی اعلام کرده که ممکن است این گود علاوه بر آن که ایمنی ساختمان‌های مجاور را در معرض خطر قرار دهد، معابر مجاور را نیز درگیر کند، اما متاسفانه هیچ عکس‌العملی از سوی شهرداری تهران در این زمینه انجام نشده است.»

چندین مانع برای احداث ساختمان در این گود وجود دارد

افشین حبیب‌زاده، عضو کمیسیون عمران شورای شهر سه‌شنبه هفته‌ای که گذشت درباره لزوم پایدارسازی گود برج میلاد هشدار داد و خواستار چک کردن سنسورهای جابه‌جایی و سیستم‌های ابزاری جدید برج میلاد شد. بعد از آن بود که محسن هاشمی‌رفسنجانی، رئیس شورای شهر تهران اعلام کرد که این گودبرداری هیچ خطری برای برج میلاد ندارد و تنها تهدیدکننده سالن همایش برج میلاد است: «باید هرچه زودتر سوءتفاهم‌های گذشته بین شورا، شهرداری و وزارت راه و شهرسازی پایان پذیرد.» افشین حبیب‌زاده، نایب‌رئیس کمیسیون عمران شورا اما دیروز یک‌بار دیگر هشدار داد که گود «برج میلاد» در مرحله اضطراری قرار دارد: «تا قبل از بروز هر حادثه‌ای باید گود کنار سالن همایش‌های برج میلاد تعیین تکلیف شود. قرار بود در این گود هتل ساخته شود، اما به دلیل تغییر طرح، هنوز تغییرات به تأیید کمیسیون ماده پنج و شورایعالی معماری و شهرسازی نرسیده و نمی‌توان ساختمانی در این گود بنا کرد؛ لذا پیمانکار یا مالک که شهرداری است باید تا تأیید طرح، نسبت به تقویت نیلینگ اقدام کنند.» او گفت که چندین مانع برای احداث ساختمان در این گود وجود دارد و تا رفع آنها نمی‌توان ساختمانی ایجاد کرد: «کمیسیون حمل‌ونقل و عمران شورای شهر تهران گزارشی درخصوص وضع این گود تهیه کردند. بررسی‌ها نشان داد که ایمن‌سازی گود بسیار مهم و ضروری است و از آنجایی که حل مشکلات ساخت ساختمان در این گود زمانبر است. فعلا باید موضوع پایدارسازی گود در اولویت قرار گیرد و سریعا این مهم محقق شود.»

> **در صورت وقوع زلزله سالن همایش‌های برج میلاد آسیب می‌بینند**
>
> **افشین حبیب‌زاده، عضو کمیسیون عمران شورای شهر تهران: گود «برج میلاد» در مرحله اضطرار است**

طرحی که از میان ۱۳۰ طرح انتخاب اما بعد رد شد

طرح «زاها حدید» برای فاز دوم برج میلاد در سال ۹۱ از میان ۱۳۰ طرح بین‌المللی برای این سازه برنده شد؛ طرحی که ۵۵ طبقه از کف اتوبان و ۴۵ طبقه از سفره برج میلاد –کف برج- ارتفاع داشت. ارتفاع زیاد طرح البته بلای جان کل پروژه شد چرا که خیلی‌ها معتقد بودند نمای برج میلاد را مخدوش خواهد کرد، بنابراین در فروردین سال ۹۵ اعضای شورای شهر گفتند که طرح رد شده و به دنبال طرح‌های دیگری برای این پروژه هستند. متراژ این پروژه یک‌هزار مترمربع و دارای مرکز تجارت جهانی با ۱۲۰هزار مترمربع زیربنا، هتل ۵ ستاره و ملحقات ۹۵هزار مترمربع، مجموعه تجاری با ۶۳هزار مترمربع مساحت و پارکینگ ۱۷۰هزار مترمربع شامل ۵۰۰۰ واحد بود. طرح‌های «زاها حدید» در ۲۵ سال گذشته، نقش مهمی در تحول معماری معاصر داشته است. او بر اساس رده‌بندی لیست فوربس در رتبه شصت‌ونهمین زن قدرتمند سال ۲۰۰۸ قرار گرفت. زاها سازه‌های بزرگ زیادی را در جهان طراحی کرده است و البته هتل فرشته پاسارگاد هم به‌عنوان بزرگترین هتل تهران با نام او گره خورده است. همچنین مرکز مگی در بیمارستان ویکتوریا، ایستگاه قطار سریع‌السیر ناپل، ساختمان مرکزی بام در آلمان، ترن هوایی در اتریش، مرکز علمی فائنو در آلمان، سکوی پرش اسکی برگیسل در اتریش و ایستگاه آتش‌نشانی ویترا در آلمان از دیگر آثار زاها حدید است.

شهرستان

بهره برداری از پروژه ۳۰واحدی انجمن خیرین مسکن ساز بروجن

به گزارش روابط عمومی بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان چهارمحال‌وبختیاری، در آیینی با حضور معاون هماهنگی امور عمرانی استاندار، نماینده مردم شهرستان بروجن در مجلس شورای اسلامی، مدیر کل دفتر مشارکت‌های مردمی و حساب ۱۰۰ حضرت امام خمینی (ره) و مدیرعامل انجمن خیرین مسکن ساز کشور، مدیر کل بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان و جمعی از مسئولین استانی و شهرستانی، پروژه ۳۰ واحدی امام زمان(عج) خیرین مسکن ساز شهر بروجن افتتاح و مورد بهره برداری قرار گرفت. در این آیین مهندس سلگی مدیر کل دفتر مشارکت‌های مردمی و حساب ۱۰۰ حضرت امام(ره) در سخنانی بیان داشتند در کل کشور تا کنون ۳۸ هزار واحد مسکونی با احتساب خانوارهای دارای دوعضومعلول ، توسط انجمن خیرین مسکن ساز احداث و به خانوارهای نیازمند واگذار گردیده است. ایشان در ادامه افزودند: طبق تفاهم نامه هایی که با سازمان های بهزیستی، ملی زمین و مسکن و بنیاد مستضعفان منعقد گردید، مقرر شد با استفاده از کمک های خیرین و سازمان های مردم نهاد برای خانوارهای دارای دوعضومعلول، خانه سازی انجام شود. وی افزود از افراد خیر، بویژه از شخص آقای بهرام عزیزی خیر محترم این پروژه بخاطر این کار ارزشمند و نمونه که از لحاظ نوع کار و کیفیت یکی از کارهای بی نظیر است، تقدیر و تشکر می کنم و از هیأت مدیره انجمن خیرین مسکن ساز شهرستان، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان، شهرداری، شورای اسلامی شهر و از همه عزیزانی که در این راستا فعالیت نمودند صمیمانه سپاسگزارم و بجاست اعلام کنم که متمکنین و افراد توانمند، انجمن خیرین مسکن ساز را که یکی از سازمان های وابسته به بنیاد مسکن انقلاب اسلامی است به هر نحو ممکن مورد حمایت و استعانت قرار دهند تا شاهد خدمات بیشتر به مردم جامعه باشیم. وی خاطر نشان کرد یکی دیگر از ویژگی های این پروژه استفاده زوج های جوان جهت سکونت از این پروژه است که شایسته است این کار با کیفیت را با نهایت دقت نگهداری و حفظ نمایند. در ادامه سرکار خانم ربیعی نماینده محترم مردم شهرستان بروجن در مجلس شورای اسلامی از همه افرادی که در ساخت این پروژه مشارکت نمودند بویژه آقای بهرام عزیزی تقدیر و تشکر نمودند. شایان ذکر است این پروژه در زمینی به مساحت ۲۶۲۰ مترمربع در سه بلوک ۱۰ واحدی و مساحت مفید هرواحد ۹۵ متر مربع با سازه اسکلت بتنی و سقف تیرچه و فوم احداث شده و هر واحد دارای پارکینگ و انباری مجزا بوده و با تامین اعتباری معادل ۲۸ میلیارد ریال از سوی خیر احداث و بصورت اجاره سه ساله به زوج های جوان واگذار گردید. در پایان از مدیرو خیر این پروژه با اهداء یک جلد کلام‌الله مجید و لوح سپاس تجلیل به عمل آمد.

اعلام مفقودی (نوبت دوم)

پروانه بهره برداری درمانگاه دندانپزشکی نیکان به شماره ۲۸/۳۶/۴۵۴۱۲ به تاریخ ۱۳۹۱/۵/۴ و پروانه مسئول فنی شیفت شب در روزهای (یکشنبه، سه شنبه، پنج شنبه و جمعه) به نام آقای دکترعلی نوروزی به شماره ۲۸/۳۶/۴۵۴۱۵ به تاریخ ۱۳۹۱/۵/۴ مفقود گردیده ازدرجه اعتبار ساقط می باشد.